

# کارگری خپه ۱۴

کارگران  
جهان  
متحد  
شوید!

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

ماهنامه سیاسی - خبری

شماره چهاردهم

فبروری ۲۰۰۷

## طرح مصالحه ملی یا ضمانت روانی برای جنایتکاران در پارلمان جمهوری اسلامی افغانستان!

حامد یوسف نظری  
صفحه ۵

## ناسیونالیسم افغانی از پندار تا واقعیت!

فهمید آزاد  
رژیم اسلامی- قومی افغانستان که خود  
محصول بلافصل استراتژی امپریالیسم امریکا  
بعد از پایان جنگ سرد و بویژه یازده سپتامبر  
و شکل دادن به "نظم نوین جهانی" است، در  
بحران عمیقی دست و پای می زند.  
ادامه در صفحه ۳

## طرح "مصالحه ملی" تبرئه جنایتکاران است!

گفته اند که خائن خائف است. مصداق این  
گفته را میشود به روشنی در کارنامه سران  
احزاب اسلامی- قومی مشاهده کرد که  
علیرغم سلطه شان بر اهرمهای قدرت  
سیاسی و اقتصادی کشور بازم کاملاً  
احساس امنیت نمیکند. پارلمان افغانستان،  
این مجمع از تبهکاران و جنگسالاران  
جهادی، در ۱۳ جنوری سال جاری با عجله  
طرح ۱۱ ماده ی را به تصویب رسانید که  
طبق آن جنایتکاران جنگی سه دهه اخیر را  
از هرگونه پیگرد قانونی معاف میدارد.

سخنگوی کمیسیون این طرح "محمد محقق"  
تصویب آن را ضمانت روانی عنوان کرد.  
نامبرده از توضیح "ضمانت روانی" در  
برابر که و چه مرجع ئی خودداری کرد.  
اما آنچه بی نیاز از توضیح است، منظور  
وی و همپالگی های جنایتکارش از "ضمانت  
روانی" در برابر مردم و قربانیان جنایات  
شان نیست. اگر اینها ذره وجدان و احساس  
انسانی می داشتند، یکهزارم جنایات که بر  
مردم ستمدیده افغانستان روا داشته اند و  
هنوز هم این جنایات لجام گسیخته از مردم  
قربانی می گیرد و ادامه دارد را مرتکب  
نمیشدند. جنایات گسترده و هولناکی که آدم  
نمیداند از برشماری کدامیک اول باید  
آغاز کند.

از کودکان و زنان بی دفاع و مظلوم کابل،  
مزار، هرات و بامیان و ... که سفاکانه با

## اطلاعیه پایانی کنفرانس سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

صفحه ۱۲



## در دفاع از حق زندگی و لغو مجازات اعدام

کاوه امید  
صفحه ۷

## چپ ها و مسئله زن در افغانستان

زرقا فروغ

صفحه ۱۰

آزادی، برابری، حکومت کارگری

## طرح "مصالحه ملی" تبرئه جنایتکاران است!

هجوم اوباشان مجاهد و طالب بخون تپیدند. از قتل عام افشار که بعنوان "سینه خونچکان" کابل سرزبانهاست. از به آتش کشیدن کوهدامن و کشتار اهالی آن، از تجاوز جنسی به زنان و کودکانی که شیون دادخواهی قربانیان آن هنوز در کابوس بازماندگان و شاهدان این حوادث تکرار میشود، از چپاول و غارت دار و ندار شخصی مردم، از ویران کردن شهرها و دهات کشور و حراج اموال عمومی توسط اوباشان جهادی و یا از گورهای جمعی سفاکان حاکمیت حزب دموکراتیک خلق که هر روز از نو کشف میشوند، از کدام یک؟ ابعاد جنایات روا داشته شده یکی دو تا نیستند. مردم مظلوم و بی پناه ما در این سه دهه چه بلاهای که ندیده اند و نه کشیده اند.

در تاریخ معاصر افغانستان از سه دهه ایگار این جنایتکاران بحق بمثابه سیاهترین و ننگینترین دوران تاریخ کشور یاد خواهد شد.

مردم افغانستان این همه جنایت و بربریت را هرگز نخواهند بخشید. اگر قرار باشد کسی در مورد این جنایات به قضاوت بنشیند این نه عاملین این جنایات و تبهکاری ها بلکه قربانیان آنست.

آیا گمان میروود کودکانی که شاهد این همه قساوت و ددمنشی بوده اند و بخون تپیدن و سلاخی شدن مادران و پدران و عزیزان شان را با یک دنیا غم و وحشت شاهد بوده اند و یا مادران ماتمزده ی که هنوز در غم از دست دادن عزیزان خود بجای اشک خون میگریند، اشکهای که تا رسیدن به عدالت و دادخواهی هرگز نخواهد خشکید، قاتلین و عاملین جنایات را خواهند بخشید؟ ستم و بیدادگری کما فی سابق ادامه دارد.

امروز هم این کودکان و زنان و بازماندگان خانواده های قربانی اند که در

سخت ترین شرایط شب و روز میگذرانند و از فرط استیصال و بیچاره گی در صف گداهای شهر و ده پیوسته اند. درحالیکه عاملین جنایت و سیاهروزی مردم با حمایت ارباب و تکیه زدن بر مسند قدرت و لمیدن در کاخها، قانون وضع میکنند. قانون مشروعیت بخشیدن و رسمیت دادن به مجموع جنایات و تبهکاری های شان. دردها و ناله های بی پایان مردم که در قفس سینه ها محبوس گشته و در گلوها خفه شده اند، مطمئنا روزی نچندان دور به فریاد خشم و حق طلبی تبدیل خواهند شد.

اما اینک چه پیش آمده است که تبهکاران و جانیان بجای دفاع از جنایات شان در پی تبرئه و عفو خویش برآمده اند و میخواهند "ضمانت روانی" بدست آورند؟ دیگر از عریده های سیاف، همهران و همکیشان او که بوقاحت تمام خطاب به مردم میگفت: " مجاهدین را جنایتکار گفتن خود جنایت است" خبری نیست. آیا این جانیان صدای دادخواهی مردم را از پشت حصارهای بلند قدرت شنیده اند و فشار از پائین را احساس می کنند و یا اینکه با تعرض سیاسی در پی کسب مصئونیت و ضمانت اند؟ دشمنان بقدرت لمیده مردم هرگز بساده گی از اعمال ستم و زور بر مردم کوتاه نمیآیند و رویکرد تازه ی آنان را باید تلاش دیگری در جهت تثبیت و پیشروی هرچه بیشتر حاکمیت سیاه آنان دانست.

پذیرش یوغ بردگی امپریالیسم غرب، در رأس امپریالیسم امریکا، از جانب سران جهادی و جنگسالاران از سالها بدینسو از سر تطابق منافع و الزامات عینی معینی بر طرفین این اتحاد نامقدس تحمیل گردیده است، اتحادی که مملو از تنش، شگردها و باج دهی و باجگیری است.

اسلامیستهای نوکرمنش و مواجب بگیر از کنفرانس بن تا بحال علیرغم نابسامانیها و نزاعهای درونی خود پیشرفتهای در شکل دادن به ساختار قدرت و سیر روند اوضاع داشته اند و آنها در پی اسلامیزه کردن هرچه بیشتر رژیم اند. امپریالیسم غرب از آغاز تا اکنون در ضمن میدان دادن به اسلامیست ها برخی از ابزار های فشار جهت مطیع

ساختن و سرجاننشدن این ایادی مزدورش را حفظ کرده است.

تعقیب و کشتاندن جنایتکاران جنگی به پای میز محاکمه تا کنون یکی از آن ابزارهای است که امریکا و غرب همچون شمشیر داموکلس بر سر متحدین اسلامیست خود برافراشته نگهداشته اند. امریکا و غرب خونهای ریخته شده ی هزاران انسان بیگناه بدست جهادیها را دستاویز فشار و "بلک میل" در به انقیاد درآوردن آنها تبدیل کرده است و نمیخواهند به سادگی آنرا از چنگ بدهند. هراز گاهی با انتشار گزارشات سازمانهای حقوق بشر، امپریالیسم غرب گماشته گانش را تحت فشار روانی و سیاسی قرار داده و با سلب آرامش از آنان، اصل فرمانبرداری و حد نگهداشتن را به آنها گوشزد مینماید.

سرکردگان جهادی که اینک خود را بیش از هر زمانی در دستگاه قدرت مقتدر مییابند و از گرفتاریها امریکا و متحدین آن در منطقه آگاه اند، شرایط و زمان را برای یک پیشروی و رهیدن از یک چنین مردم شهیدی مناسب دانسته و با تصویب لایحه "مصالحه ملی" ظاهر ادل بدریا زده اند.

مخالفت سریع سازمان ملل با این طرح بمعنی حاضر نبودن غرب به دادن این امتیاز است. پارلمان و دولت افغانستان با پیش کشیدن این طرح ریسک بزرگی را بجان خریده اند. شکست این طرح، پارلمان اسلامی- قومی را بیش از پیش بی اعتبار میسازد، مسئله ی که با استراتژی و سیاست غرب در این اوضاع نیز همخوانی چندانی ندارد.

برعکس شکست طرح اسلامیستها در پارلمان و رژیم در کل و به پای میز محاکمه کشانیده شدن عاملین جنایت سه دهه خواست برحق مردم افغانستان است.

به محاکمه کشاندن جنایتکاران نه بمعنی تشویق به انتقامجویی بلکه دفاع از اصل عدالت، درسگیری از گذشته و جلوگیری از تکرار آنست. سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان ضمن تقبیح قاطع ادامه در صفحه ۶

# تل دوی د کارگری طبیی پیوستون!

## ناسیونالیسم افغانی از پندار تا واقعیت!

ارتجاع قومی- اسلامی حاکم با وجود حمایت بیدریغ ارباب هنوز نتوانسته است به یک رژیم متعارف و مشروع تبدیل شود. علیرغم تبلیغات گیج کننده و مشاطه گری مدیای مزدور و تحریف واقعیت های ملموس جامعه از جانب مجریان قدرت، نیروهای اشغالگر و ایادی محلی اش نتوانسته اند افکار عمومی را در خدمت توجیه ناتوانی ها و درماندگی هایش به صف کند.

سران رژیم و حامیان بین المللی شان هر از گاهی برای گریز از پاسخگویی به نیازها و مطالبات برحق مردم دست به مهمل بافی زده و دشمن تراشی میکنند تا بدین وسیله بتوانند افکار عمومی مردم را در خدمت تحقق اهداف و برنامه هایشان بسیج کنند.

از جمله طرفندهای اخیر رژیم یکی هم دامن زدن به احساسات ناسیونالیستی بر ضد دولت ارتجاعی پاکستان و طرح مسئله خط مرزی دیورند و توویر جرگه سران عشایر دو طرف مرز است، در حالیکه اراکین و مقامات عالیرتبه جمهوری اسلامی افغانستان هر کدام بنوعی هویت و مشروعیت شان را از ناسیونالیسم کور قومی و تباری می گیرند و بر کوره ی داغ نفرت قومی می دمند.

البته میرهن است که دولت پاکستان برای تأمین منافع استراتژیک اش در افغانستان سعی بر تحمیل خواسته هایش و سهیم ساختن نیروهای مورد نظر از آن میان طالبان و بقایای حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار در حاکمیت کنونی را دارد.

اما موضعگیری های کنونی دولتمردان افغانستان و هیاهوی برپا شده، ارزش مصرف دیگری دارد و می خواهند با طرح آن به معضل عدم توفیق استراتژی قلع و قم مخالفین مسلح، آوردن ثبات و ناکامی در تطبیق برنامه های سیاسی سرپوش بگذارند. طرفندی که دامن "روشنفکران" و نیروهای سیاسی طرفدار حاکمیت و بخشاً اپوزیسیون ناسیونال- رفرمیست آن را نیز گرفته است و این نیروها که به روزمرگی در عمل سیاسی عادت کرده اند و ناتوان از درک و تحلیل اوضاع، موقعیت، ناتوانی و درماندگی رژیم و حامیان امپریالیست اش هستند، از سر درک عمیقاً ناسیونالیستی و ارتجاعی بنوعی آتش بیار معرکه گشته و در خدمت به استراتژی

حاکمیت پوشالی به این احساسات عقبمانده، مضر و ارتجاعی به سهم خود دامن می زنند.

با اسلامیزه شدن هرچه بیشتر حاکمیت و تسلط نژادباوران بر مراجع قدرت در آن، صف بندی های درون حاکمیت پوشالی هرچه بیشتر قطبی شده است. تعدادی از تکنوکرات ها و روشنفکران و تحصیل کردگان که در غرب بسر می بردند و پس از سرهمبندی و مهندسی دولت اسلامی- قومی توسط نیروهای اشغالگر در حاکمیت شرکت داده شدند، یکی پس از دیگر دارند خلع ید می شوند و خود به "ساده لوحی" شان دال بر تغییر و بهبود اوضاع بنفع شکل دادن بنوعی از حاکمیت متعارف اعتراف می کنند. هویت قومی- اسلامی حاکمیت و نیروهای فعال آن اما خاستگاه و جایگاه آن نیروها و سنت های که خود را روزگاری دگراندیش و دموکرات می نامیدند و بخشاً بلحاظ تاریخی به سنت پوپولیستی و ناسیونال- رفرمیسم چپ تعلق داشته اند را نیز دگرگون کرده است و هر کدام بسته به درایت شان در یکی از این قطبها جذب شده اند.

ناسیونالیسم قومی بدلائل تاریخی و هم بدلیل حضور نیرومندی در اوضاع پس از فروپاشی حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و مبارزه جاری قدرت، قطب جذابی را تشکیل می دهد. هویت قومی از اعتباری در نزد نژادباوران برخوردار است و بتبع سکو و پلاتفرمی برای بسیج نیرو در راستای دست یافتن به اهرام قدرت بشمار می رود.

"ناسیونالیسم افغانی" اما، آنچه که در قالب روماننیتسم شرقی این روزها محلی از بروز یافته است و بنوعی از جانب عده ی در رأس حاکمیت و نیروهای سرگردان طرفدار رژیم و بخشاً بقایای بازمانده از حزب دموکراتیک خلق در وجود "نهضت میهنی"، "حزب متحد ملی" به رهبری علمی، بقایای "شورای دموکراسی" و ملی- مذهبی های تازه دموکرات شده می خواهد ابراز وجود کند، نه بلحاظ تاریخی و نه هم بدلیل وضعیت کنونی، هرچند که در تلاش است هویت خودش را از گذشته تاریخی جنبش ناسیونال- رفرمیست اوایل قرن بیست بگیرد، از اقبال بسیج نیرو و تهیج احساسات ناسیونالیستی مردم برخوردار نیست.

چون نیروئی قابل ملاحظه و مطرح نی، در مقایسه به جریانات تبارگرا و ناسیونالیسم قومی و اسلام سیاسی، بشمار نمی رود. از جانبی هم این گرایش، حتی در همان حد سمبولیک آن هم که شده از فرجه و اقبالی که زمینه عروج آن را بعنوان یک نیرو و بدیل

سیاسی در قطب مخالف ناسیونالیسم تباری، بدلیل موقعیت و مواضع اش در قبال اشغال افغانستان و نیروهای امپریالیستی، مهیا سازد، برخوردار نیست. بهمین دلیل با وجود همه ی تقلا و تجاهل نمی تواند بند نافش را به گذشته تاریخی جنبشی گره بزند که یکی از مختصاتش را مبارزه بر علیه نیروهای اشغالگر در آن دوران تشکیل می داده است. حتماً پارامترهای دیگری نیز در عدم توفیق ناسیونالیسم افغانی بعنوان یک نیرو و سنت فکری و بی افقی آن در شرایط حاضر عمل می کنند که پرداختن به آنها مورد نظر این مقاله نیست.

بهرجهت پس از فروپاشی بلوک سرمایه داری دولتی و پایان یافتن جنگ سرد، ایدئولوژی ناسیونالیسم و مذهب هر دو به یکسان نقشی مهمی را در شکل دادن به سیاست، استراتژی و آراء فکری و فلسفی جهان بازی کرده است. افغانستان هم از این قاعده مستثنا نبوده و نیست.

همانطوریکه شاهدیم و سازمان ما، سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان، از بدو آغاز فعالیت اش بدان پرداخته است نقش سیاسی- اجتماعی و فوق ارتجاعی ناسیونالیسم و مذهب در تحولات جامعه بوده و است. اصرار و ابرام ما در نقد نظری و تئوریک مذهب و ناسیونالیسم چه دیروز و چه امروز با دریافت ما از پراتیک اجتماعی و عمل سیاسی این دو همزاد پلید که هستی و حرمت انسان ها را در جهان امروز و افغانستان به گروگان گرفته اند مبتنی بود و است. چپ پوپولیست و ناسیونال- رفرمیست اما در خُلسه ی اوهام خلقی اش فرو رفته است، بدین لحاظ هر دم که سر از بالین بر می دارد به رسم "تعهدش" به خلق به ارزش های عقیدتی و دینی شان سوگند می خورد و می خواهد پاسبان و سنگردار دفاع از این ارزشها باشد.

از همینرو است که امروز هر نوائی که از جانب قدرت حاکمه و نیروهای اصلی قدرت ساز می شود این گروه و جماعت دست از پا خطا نکرده سربریزر و داوطلبانه به صف سینه زنان و نوحه سرایان و مداحان ایدئولوژی طبقه حاکمه بسیج می شوند.

در دنیای امروز تبیین ناسیونالیستی، مذهبی و قوم پرستانه به یمن حمایت بیدریغ سرمایه داری جهانی، ایدئولوگها و مدیای خدمتگذار آن جایگاه برجسته ی را احراز کرده است، در افغانستان این جایگاه ناسیونالیسم و مذهب و نقش بورژوازی جهانی در زمینه سازی تسلط آن دو، مسلم و انکار ناپذیر است. جریانات ناسیونالیستی و مذهبی از آنجمله ناسیونالیست های قومی در پی هویت تراشی برای مردم اند، هویتی که



## ناسیونالیسم افغانی از پندار تا واقعیت!

نژادباوران و اسلام سیاسی در صدد القاء آن به مردم اند در ایدالی ترین شکل آن مسخ هویت انسانی مردم بعنوان متعالی ترین هویت اجتماعی آنها است. مذهب و ناسیونالیسم به یک معنی بخشی اساسی از روینای فکری است که وظیفه دارد تا نابرابری و جامعه طبقاتی را توجیه کند. مذهب و ناسیونالیسم با تقسیم انسان به کافر و مؤمن به تاجک و ازبک و پشتون، افغانی، ایرانی، پاکستانی و ... از تقسیم و تفکیک انسانها آغاز می کنند و سرانجام به برتری و رجحان یکی بر دیگری می رسند و بدینگونه انسانیت انسان و هویت انسانی اش را مسخ می کنند. با مسخ هویت انسانی مردم و با تفکیک و تقسیم آنها، بسادگی می شود وضعیت موجود و مکان اجتماعی نابرابر انسانها در جامعه را توجیه و تحمل پذیر ساخت.

اگر باور مذهبی نابرابری و سیه روزی مردم را با توسل به ادراکات خرافی و غیر عقلانی و ارجاع آنها به بهشت موعود و خدائی در آسمانها پاسخ می دهد، ناسیونالیسم و قومگرایی با توسل به نژاد، خون، مین، پرچم و سرود می خواهد به مسئله پاسخ بدهد. در جامعه و مناسباتی که هویت جمعی و انسانی انسان از او گرفته می شود و زندگی بی معنی می گردد، بالاخره ناسیونالیسم و مذهب احساس جمعی کاذب را بمردم القاء می کند. بنابراین مذهب، نژاد و قوم آن میکانیزم های در نظام موجود اند که به فرد هویت جمعی می بخشند.

هویت قومی و مذهبی از آنجا ضرورت وجودی اش را می گیرد که هویت و موجودیت اجتماعی افراد جامعه در مناسبات طبقاتی حاکم در تقابل با آن قرار می گیرد. اگر قرار بود که جامعه این تناقضات را نداشته باشد الزاماً به مذهب و ناسیونالیسم بعنوان توجیه گر این وضعیت نیازی وجود نداشت. جامعه طبقاتی، در رأس نظام سرمایه داری برای توجیه فقر، جنگ، نابرابری به این تئوریهها و ایدئولوژی ها نیازمند است.

با این ابزار (مذهب و ناسیونالیسم) دولت اسلامی- قومی افغانستان و حامیان امپریالیست اش دارند در ضمن توجیه بربریت کنونی، فقر نابرابری و ستم جاری بر اکثریت نادر و فقیر جامعه را ازلی و طبیعی جلوه می دهند. مذهب ظرفیت اش در ثوق دادن جامعه به دوران

توحش بشر را در عریان ترین شکل آن به مردم منطقه و جهان، مخصوصاً مردم افغانستان نشان داده است ولی با وجود این نقش فوق ارتجاعی مذهب و پراتیک خونین ارتجاع مذهبی، به یمن کارکرد مذهب بعنوان صنعت خرفت کردن مردم و ابزار از خود بیگانگی انسان در دست نظام سرمایه داری در عصر ما، مذهب هنوز همانطوری که در افغانستان و جهان شاهدیم از قدرت عظیمی برخوردار است. اینجا بحث لزوماً بر سر نقش و جایگاه الترا فاشیستی و ضد انسانی مذهب سیاسی، دولتهای مذهبی بلحاظ تاریخی و هم در دوران حاضر نیست، چیزی که بدرجائی برای همه عیان است. به نظر من بحث، همانطوری که در سطور فوق بدان اشاره شد بر سر ضرورت وجودی مذهب در مناسبات طبقاتی موجود است.

مذهب بلحاظ تاریخی در ایدالی ترین شکل آن تجسمی از خود بیگانگی انسان از آغاز تا امروز بوده و است و ایدئولوژی ناسیونالیسم هم در عصر نظام سرمایه داری جوهر و کارکرد یکسانی چون مذهب دارد. ناسیونالیسم در اساس پاسخ به نیاز و ضرورت سرمایه برای بسط و گسترش و ایجاد بازار ملی است. ناسیونالیسم بلحاظ تاریخی برای شکل دادن به ملت- دولت از بالای سر مردم و با نفی هویت جهان شمول انسانی انسان ها هویت ملی صادر کرده و می کند.

در افغانستان بورژوازی جهانی و هم ایادی محلی آن می خواهند با طرح مسئله هویت ملی که مبین و شاخص هویت جمعی این جغرافیای سیاسی است و در پروسه جنگ و دست بالا پیدا کردن ناسیونالیسم قومی کارکرد و مضمون واقعی اش زیر سوال رفته است را بازسازی نموده و به نیاز واقعی بسط بازار و سرمایه پاسخ بدهند.

اگر به اوضاع جهان و افغانستان نگاه گذرای بی اندازیم، به روشنی در می یابیم که ایدئولوژی ناسیونالیسم و مخلوق آن ملت و هویت ملی زمینه ساز و توجیه کننده بیشتر جنگهای براه افتاده شده در جهان معاصر است. همین امروز چه در افغانستان و عراق و بقیه جهان کشتار براه افتاده و توحش و بربریت کنونی توسط بورژوازی جهانی را با اتکا به اقتضای منافع ملی کشورهای مربوطه پاسخ می دهند.

اگر به سیاست ملیتاریستی سرمایه داری جهانی در رأس ایالات متحده امریکا نیم نگاهی انداخته شود این نقش ناسیونالیسم که منافع طبقه حاکمه بورژوا برای غارت هرچه بیشتر منابع و انباشت سرمایه را مترادف و همسان به منافع ملت بطور کل می داند را

بسادگی و ملموس ترین وجهی می توان دید. دولت های سرمایه داری کشتار و جنایت کنونی براه افتاده در افغانستان و عراق را تحت عنوان ایجابات و مقتضیات منافع ملی توجیه و تئوریزه می کنند و کشتار کودکان، زنان و ویرانی یک جامعه و ثوق آن به عصر حجر را دفاع از منافع ملی قلمداد می کنند و با تأسف که با تکیه به افیون برتری ملی و با استفاده از علایق مردم به "زادگاه" و "مهین" شان، این مهملات و چرندیات و منطقی که پشت سر آن خوابیده است را بسادگی به مردم می خوراندند.

آنچه که در تفکر ناسیونالیسم غالب و ارجح است ارزش و حرمت قبیله، نژاد و ملت خودی است، ارزش انسان بعنوان یک مقوله جهان شمول از این نظر نافی هویت و منافع ملی بشمار می رود. در تفکر ناسیونالیستی دشمن سزاوار نابودی است و نابودی و سیه روزی آن ننتها که احساس کسی را جریحه دار نمی سازد بلکه مایه مباحث ملت غالب است، بر اساس همین منطق است که بطور مثال از قاتلین صدها هزار زن و کودک و پیر و جوان عراقی در جنگ خلیج در دهه ۹۰ بعنوان قهرمانان ملت و پاسداران منافع ملی با شکوهی زیادی استقبال بعمل آمد. امروز هم چنان که شاهدیم این غایله ادامه دارد، سربازان باز گشته از کشتارگاهای عراق، افغانستان و ... را چه زنده و چه آن هائی که جان شان را در راه منافع "ملی" هیئت حاکمه از دست داده اند را با همین تشریفات و مراسم بدرقه می کنند.

در تفکر و باور ناسیونالیستی چه با تعبیر دولت- ملت و چه در وجوه قومی و تباری آن که باور و فرهنگ غالب در جهان معاصر را می سازد، اساس نه همونوع بلکه همناژد و هموطن است. در افغانستان نیز مردم شاهد این کارکرد ارتجاعی و ضد انسانی ناسیونالیسم قومی بودند و آن را در تجربه خونین مصاف تبارگرایان که هستی و حرمت مردم را به وحشیانه ترین شکل آن پایمال کردند به تماشا نشستند. با تأسف با دست بالا پیدا کردن ناسیونالیسم قومی و عروج مجددش به عرصه قدرت، کارزار نفرت قومی و دامن زدن به اختلاف و مناقشه میان مردم آنهم زیر اسم رمز "عدالت قومی" کماکان یکی از عمده ترین چالشهای است که جامعه به آن مواجه است.

در همچون اوضاع و احوالی که جریانات ناسیونالیست خیره سر تبارگرا جامعه را به اتحاد قبایل تقلیل و مردم را به تیره و عشیره نسبت می دهند، "ناسیونالیسم افغانی" که اراکین و سردمداران اصلی اش در رأس قدرت حاکمه و محافل متصل بدان قرار دارد، سر بلند کرده و می خواهد با توسل به افکار و آراء پست

## طرح مصالحه ملي يا ضمانت رواني براي جنايتكاران در پارلمان جمهوري اسلامي افغانستان!

### مصالحه ملي چيست؟

مصالحه بمعني صلح، آشتي و سازش است. مصالحه ملي همينطور بمعني صلح مردم يا ملت است. يعني ملتي که در حال جنگ و ستيز هستند باهم صلح و آشتي ميکنند و همزيستي مصالحت آميز را بجاي جنگ و خونريزي انتخاب مي کنند، همدیگر را به آغوش ميگیرند از انتقام گيري صرفنظر ميکنند، يعني خون را به خون نمي شویند بلکه به آب مي شویند و بر زخم هاي همدیگر مرهم گذاري ميکنند. اين حرکت انساني و بسا شايسته و در خور یک انسان متمدن و انسان سالار است. اما طرحي که از طرف پارلمان افغانستان تصويب شده، خيلي سوال برانگيز بوده و بايد از چندین جهت مورد مطالعه و بررسي قرار گیرد.

1 - اين طرح مصالحه فقط تحت نام "ملي" مطرح شده و از ملت در آن خبري نيست و به شکلي در يازده ماده و يا فرمان ترتيب شده که ملت بايد از آن بيروي کند نه ملت به مفهوم مردم که بايد طرف مصالحه قرارگيرد که بحق اين آنها بودند که در اين سه دهه مورد ظلم و بيعدالتي قرار داشتند.

2 - طراحان و ترسيم کنندگان اين طرح بالاخره چه کساني هستند که ملت را به آشتي دعوت ميکنند، آيا اينها نماينده گان واقعي مردم هستند که چنين حقی را برای خود قابل اند و در باره ملت و سرنوشت آنها تصميم گرفته و فرمانروايانه فرمان صادر می کنند.

3 - پارلمان افغانستان بالاخره با اين طرح خود به صحت ستم، ظلم و بيعدالتي در یک طرف و از موجوديت افراد ستمگر در پارلمان افغانستان از جهت ديگر اعتراف مي کند، اکثریت نماينده گان پارلمان متشکل از همان جنايت کاران و ستمگران سه دهه جنگ هستند که از اين طريق ميخواهند به جنايت خود وجهی قانوني بدهند.

4 - اگر در افغانستان جنايتی صورت گرفته طوریکه اين مصالحه نامه گوا مي دهد پس جنايت کارانی هم وجود دارند و پرداختن به اعمال جنايتکاران از حقوق محاکم جنائي است نه پارلمان یک کشور.

5 - اگر پارلمان خانه ملت است، پس روي اراده ملت بايد استوار باشد و نماينده گان بايد از حق و حقوق ملت نماينده گي کنند. نه در نقض و پايمال کردن حق ملت رفتار کنند.

بهرصورت اگر هرچه بيشتري به اين پيمان ها و زد و بند هاي دولت کنوني در اين پنجسال آخر دقيق شويم متوجه خواهيم شد که خواست مردم و حق و حقوق مردم قرباني معامله و مسامحه با جنايتکاران شده است، چون دولت کنوني خودش محصول از اتحاد همين جنايتکاران و تبهکاران داخلي و حاميان بين المللي شان مي باشد. طرح مصالحه ملي در حقيقت گريز از پاسخگویی به جنايات اين سه دهه و فرار از داد خواهي و عدالت خواهي مردم و قربانيان آن است.

### نگاهي مختصري به يازده بند منشور مصالحه و آشتي ملي

در مقدمه منشور آنطوریکه نويسنده گان آن به وقايع تاريخي افغانستان اشاره کرده اند، بيانگر واقعيتهای تاريخي کشور نمي باشد. اين طرح از تجاوز خارجي ها به افغانستان ياد می کند بدون آنکه از دست نشانده ها و مزدوران داخلي آنها يادی کرده باشد. اگر تجاوز خارجي ها را در اين یکصد پنجاه سال آخر در افغانستان مطالعه نماييم، متوجه مي شويم که استعمارگران انگليسي ياران مثل شاه شجاع، يعقوب خان، امير شيرعلي خان، امير عبدالرحمن خان و ديگران را در اختيار داشتند، تجاوز روسها و اشغال افغانستان احزاب خلقي و پرچمي را براي پياده کردن اعمال تجاوز گرايانه اش پرورش داده و در حمايت خودش داشت.

حکومت اسلامي مجديدي و رباني و بعد از آن طالبان و يا دولت کرزي با اراده و نیرو و قوت امريکا و متحدین اروپايي و منطقه ای اش چون پاکستان خلق شدند و به قدرت رسيدند. روي اين اساس مسؤل تجاوزات در افغانستان تنها استعمار خارجي نبوده بلکه دست اندرکاران وطني هم داشتند، که منشورنويسان مصالحه ملي براي تيريه جنايات خود و ياران دولتي و پارلماني شان به آن اشاره می کنند.

نکته ديگري که منشورنويسان از آن خواسته اند سود ببرند همان ابزار کهنه و قديمي چون سنت هاي عقيمانده افغاني و باورهاي مذهبي مردم به اسلام است، وسيله خوب وساده که هميشه براي فريب مردم استفاده شده تا حرفها و اعمال جنايات کارانه خود را در پرتو آن توجيه کرده باشند. طراحان منشور چنين ميگویند: "از نظر اينکه مسلمان اند، از سيره پيامبر بزرگوار اسلام پس از فتح مکه معظمه که همه کساني را که در مقابل اسلام و مسلمانان جنگيده بودند مورد عفو قرار داد."

تاريخ اسلام شايد کردار ديگري از محمد در رابطه مصالحه را بيان ميآورد، اين منشورنويسان دارند تاريخ جعل ميکنند و با

کتمان واقعيتهای تاريخي نه تنها متوسل به جعلکاري ميشوند، بلکه تلاش دارند توجيهی براي گفتار و برنامه خود داشته باشند، در اينجا توجه خواننده گان را به چند روايت خيلي مختصر تاريخي براي اثبات گفتارم آرزومندم. تاريخ يعقوبي جلد اول صفحه 417 الي 423 روايت مي کند:

همينطور بعد از فتح مکه محمد خطبه خواند، به ياران خون افرازي را حلال کرد، محمد شروع به انتقام از افرازيکه در زمان اقامت وي قبل از هجرت در مکه سبب آزار و اذيت شده بودند يا از دين برگشته بودند، از جمله عبدالله بن ابي سرح عامري که در سال نخست اسلام از جمله کاتبين وحی و از جمله ياران مورد اعتماد محمد بود، ابي سرح با محمد اختلافات در تغيير کلمات و جملات آيات قرآن که داده ميشد و محمد آنرا بنام وحی بمردم ابلاغ ميکرد، مايه اختلافات وي که سوره مومنون، آيه 14 است " **فَتَبَارَكَ اللهُ احسن الخالفين** " ابي سرح ميگفت اين آيه را من سرودم، محمد از من دزديد، وي به مکه آمد و از دين اسلام برگشت. و مي گفت، «من هم چنانکه محمد ميگويد، ميگويم، بخدا قسم محمد پيامبر نيست، راستي که او بمن مي گفت: بنويس (عزيز حکيم) و من مي نوشتم (لطيف خير) و اگر پيامبر بود بايد مي دانست. تاريخ يعقوبي جلد اول صفحه 419

محمد فرمان قتل وي را صادر کرده بود، بن ابي سرح برادر رضاعي عثمان خليفه سوم اسلام است، يعقوبي روايت ميکند: عثمان، بن ابي سرح را با خود نزد محمد آورد و در باره او با رسول خدا صحبت و سخن مي گفت: و رسول خاموش بود. بعد از رفتن آنها محمد رو به يارانيکه آنجا بودند کرد وگفت: «**هلا قتلتموه**» (چرا او را نکشتيد) گفتند: منتظر بوديم اشاره فرمايي. محمد گفت: «**ان الانبياء لا تقتلن بالايما**»، همانا پيامبران با اشاره نمی کشند.

ام هاني دختر ابوطالب دو خويش شوهرش، حارث بن هشام و عبدالله بن ابي ربيعه را پناه داد و علي ميخواست آنها بکشد محمد گفت: «**يا علي، قد اجرنا من اجارت ام هاني**»، اي علي، ما هر کس را که ام هاني پناه داده است، ما هم پناه داديم.

يعقوبي روايت مي کند: محمد افرازي را بخشيد و امان داد، مگر پنج مرد و پنج زن را، محمد گفت: اگر چه ببرده هاي کعبه آويخته باشد، بايد کشته شوند. همانجا ص 419

توجه خواننده محترم را به نکات زير جلب ميکنم:  
در قرآن سوره بقره آيه 125 ميخوانيم:



## طرح مصالحه ملی یا ضمانت روانی برای جنایتکاران در پارلمان جمهوری اسلامی افغانستان!

"هرکسی وارد خانه کعبه شود، در امان بوده"

و هیچ کسی نمی تواند او را از آن جا خارج کند و یا به آن آسیب برساند. و یا در سوره آل عمران آیه 97 یعنی: هرکسی وارد مقام ابراهیم شود، از امنیت برخوردار خواهد بود."

آیا این یک تناقض از کسیکه خود را رسول و قرآن را گفتار خدا می داند نیست، کسی که از ادعا تا عملش دنیائی فاصله است و برای دستیافتن به خواسته های سیاسی اش از انتقامجویی علیه مخالفین اش خودداری نکرد، با وجودی که در فرهنگ و سنت اعراب آن دوران این مکان محفوظ و امنی به شمار می رفت. اما با وجود آن محمد دشمنان و مخالفین اش را از دم تیغ کشید.

نه تنها خود محمد عمل متناقض و مغایر با نص قرآن انجام داده بلکه بعد از او، جانشینانش نیز چنین کردند. حجاج بن یوسف ثقفی بدستور عبدالملک بن مروان، 65 هجری، که برای دستگیری عبدالله زبیر قریشی مامور شده بود، عبدالله به خانه کعبه پناهنده میشود، ولی حجاج بن یوسف ثقفی خانه کعبه را به آتش میکشد و عبدالله را به قتل می رساند. تاریخ گزیده، صفحه 268 "همچنان در سال 317 هجری در زمان خلافت المقتدر خلفیه عباسی، به مکه حمله کرده و افرادی که مشغول برگزاری مراسم حج بودند را قتل عام کرد، حجرالاسود را با ساطور شکست و تمام اشیای داخل کعبه را تاراج کرد."

مردان عبارت اند از عبدالله بن عبدالعزی بن خطل از بنی تیم الاء درم بن غالب، و مقیس بن صبابه یکی از لیث بن کنایه که برادرش کشته شده بود، محمد دیه را از کشته شده اش گرفت سپس بر او تاختند و او را کشتند.

حویرث بن نقید بن وهب بن قصی از افرادی بودند که محمد را در مکه آزار می دادند و سخنان زشت به او می گفتند. و زنان که باید کشته می شدند عبارتند از: ساره کنیز بنی عبدالمطلب و دیگری هندو دختر عتبه، و قریبه و قرتنا دو کنیز ابن خطل بودند، که به محمد دشنام می دادند، این افراد یکی پس دیگری سر زده شدند، محمد سپس گفت: *الا لئیس جیران الذین کنتم فادهیوا فائیم الطلقاء*: «هان چه زشت همسایگانی که شما بودید، بروید که آزاد

شده گانید». از این گزارش تاریخی در میابیم که منشورنویسان تلاش دارند که از هر وسیله ی برای رسیدن به مراد، مثل دین و باور مردم استفاده کنند.

پرداختن به همه ی نکات منشور، که قابل نقد است، از حوصله خواننده عزیز دوراست، فقط به چند نکته دیگری آن اشاره مختصر میکنم.

از بند یک الی بند هشت که در رابطه مصالحه طرح شده است فقط تلاشی است برای فریب و اغوی مردم و بازی با کلمات، مردم را بجای رهبران و رهبران را با مردم مخلوط کرده و چنین نتیجه میگیرند که انگار این مردم اند که جنایت کرده اند و باید به پای میز محاکمه کشیده شوند، در حالیکه جوهر این منشور و مصالحه در رابطه جنایات رهبران گروه های جهادی و سران و مجریان حاکمیت حزب دموکراتیک خلق در این سه دهه میباشد، که بخشاً همکار دولت کنونی هستند. اعلام مصالحه چیزی نیست جز تلاش برای عدم اجرای عدالت و کشاندن و جلب بیشتر نیروهای که هنوز رسماً در زمره یاران و همکاران دولت بشمار نمی روند از جمله بقایای حزب دموکراتیک خلق، کسانی که همزبان با اخوانی ها از این طرح با حرارت بدفاع برخاسته و آن را لیبیک گفتند.

مردم افغانستان در طول تاریخ این سرزمین هیچ وقت بدون مداخله شاهان و رهبران علیه همدیگر نبودند بلکه شاهان و رهبران بودند که برای غضب قدرت و یا حفظ قدرت مردم را گوشت دم توپ قدرتخواهی خود کرده و بجان هم انداختند. این منشور هم براین اساس تدوین شده که رهبران جنایتکار این سه دهه از تعقیب عدلی و حقوقی تبریه شوند، مردم مظلوم و ستمدیده افغانستان که این همه مظالم را متحمل شدند و قربانی دادند باز هم باید بنام مصالحه و باز سازی افغانستان از حقوق خود محروم شوند، یعنی حق و حقوق مردم بار دیگر قربانی مصلحت سران حاکم میشود که هدف اساسی این منشور آنرا تعقیب میکند. دو بند آخر نهم و دهم منشور که هیچ ربطی به عنوان و اصل موضوع ندارد، بخودی خود بیانگر افکار پریشان و از دست لوزان منشور نویسان ناشی میشود، که ذهنیت ها را مخشوش نمایند تا اهداف خویش را در این اوضاع نابسامان به کرسی بنشانند.

بهرصورت منشورهای صادر شده از مقطع توافقنامه بن تا امروز با هر اسم و رسمی که به آنها گذاشته اند، بجز از پایمال کردن حق مشروع مردم معنی دیگری نه داشته و نخواهد داشت. مردم افغانستان همانطوریکه ظلم و ستم روا شده به خود را با جان و استخوان و روان شان احساس کرده اند این را هم از

تجربه این سه دهه خشونت و غارت آموخته اند که دوستان و دشمنان شان را از هم تفکیک کنند و دیگر فریب شعارهای میان خالی را نخواهند خورد، چه دیر یا زود دشمنان و قاتلین شان را در دادگاه های مردمی بجرم نسل کشی و ویرانی هست و بود شان به پای میز عدالتخواهی خواهند کشاند و به امید رسیدن چنین روزی لحظه شماری می کنند.

### طرح "مصالحه ملی" تبرئه جنایتکاران است!

مصوبه ی "مصالحه ملی" ولسی جرگه رژیم اسلامی افغانستان، از تمام سازمانها و نهادهای سیاسی و مردم آزادیخواه دعوت مینماید که فعالانه در جهت افشاء و شکست این طرح سهم بگیرند.

مردم افغانستان خواهان آزادی و عدالت اند!

زنده باد سوسیالیسم!

کمیته اجرائیه سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

5 فبروری 2007

انتشارمنظم، بهبود کیفیت و

نشر مستمر این نشریه در

گرو همکاری و کمک مادی

و معنوی شماست

برای ما خبر و مقاله

بفرستید، کارگری خپه را

بخوانید و به دوستان تان

معرفی نمائید!

## در دفاع از حق زندگی و لغو مجازات اعدام

داشتن حق حیات خواست جدی هر انسان جدا از همه تعلقات و وابستگیهای وی و جدا از پیشینه کاری و جرمیکه مرتکب شده است، میباشد. اگر قرار باشد که انسان چیزی را مقدس ببشمارد داشتن حق حیات تنها چیزی مقدس در زندگی وی است. زورمندان افزون بر اینکه حق حیات را از انسانهای دیگر به نیروی امکاناتی که دارند میگیرند و وی را در معرض شکنجه و آزار و اذیت جسمی و روحی قرار میدهند.

امروز بشر شاهد موارد متعدد و بی شماری از بدرفتاری یا شکنجه همونوع خود است. انواع و شیوه های متعدد شکنجه و اعدام به گونه های مختلف اختراع و باز آفرینی میشوند.

شیوه های جدیدی از شکنجه و آزار را که همین اکنون زندانبانان امریکایی در بازداشتگاه های گوانتانامو، ابوغریب و بگرام مورد بهره برداری قرار میدهند و تازه ترین آن چگونگی اعدام صدام حسین و همقطاران او در عراق می باشد، این نمونه ها شیوه های مجازات بشر اولیه و توحش و بربریت آن دوران را بخوبی و بشکل نمادین نشان میدهد. استفاده از شکنجه و تنوع آن که بر بنیاد تحقیر و آزار و اذیت انسان استوار است و هر روز گسترش می یابد و به اشکال مخوف و پچیده تری مورد استفاده دم و دستگاه های سرکوب دولت های زیادی در جهان قرار می گیرد.

در جهان امروز 68 کشور اعلامیه ضد مجازات اعدام را امضاء نکرده اند. و اگر در جمع آنها صد ها سازمان و گروه های سیاسی و مذهبی را که مدعی جهان دیگر بوده و تلاش دارند تا سرنوشت بشر را به گونه ایکه خودشان تصور میکنند رقم بزنند علاوه کنیم، گراف تعداد نیروهای باورمند به اعدام و ناقضان حقوق بشر بیش از حد بالا خواهد رفت.

ولی در میان کشور هایکه زیر ماده 5 اعلامیه حقوق بشر امضا کرده اند نیز موارد شکنجه و تجاوز به حق انسانها صورت میگیرد. اما در آن کشور ها داشتن حق حیات نه تنها از تعرض مصنوعی نیست بلکه روسای دولت خود زیر پای حق اعدام انسانها امضا

میکند و به نام مبارزه علیه تروریسم دست به ایجاد مراکز شکنجه گری میزنند.

امروزه موج عظیمی از انسانها در جهان از داشتن چنان حقوقی ابتدایی محروم اند و مورد شکنجه، رفتار خشونت آمیز، تحقیر و مجازات غیر انسانی قرار میگیرند. حق حیات انسان باید خدشه ناپذیر و جدا از تعرض دیگران باشد.

### پیشینه مجازات اعدام

مجازات اعدام در میان اکثر جوامع بشری وجود داشته است (04-01-2007

[www.ne.se/](http://www.ne.se/)

Nationalencyklopedin، مجازات اعدام سرشت دستگاه دولتی را نشان میدهد که از خشونت به مثابه نماد زور و نشان دادن قدرت در برابر شهروندان و مقابله با جنایتکاران بهره میجسته است. در غرب با گسترش قدرت کلیسا در جامعه، نسخه توراتی حقوق جزایی را که مجازات اعدام را برای تعداد زیادی از جرایم تجویز میکند، پذیرفت. (همان مرجع) شاخص های انتقام گیری و تهدید، پرنسیپ های اساسی قرون وسطی را در نظام قضایی دخالت داده و مجازات اعدام بیشتر به مجازات متعارف تبدیل گردید. اسنادی وجود ندارد که نشان دهد که پرنسیپ مجازات اعدام زیر سوال قرار گرفته باشد.



شاید دلیل ساده آن سلطه مذهب و کلیسا بر تمام نهادهای اجتماعی باشد که مخالفین مجازات اعدام را مجال نمیداده است که به

گسترش افکار و اندیشه های خود بپردازند. اما تحولات اجتماعی و اقتصادی بعدی زمینه های گسترش اندیشه های ضد مذهبی و مخالف مجازات اعدام را مساعد ساخت.

البته مخالفت جدی و نظری با اعدام در عصر روشنگری در اروپا نزع گرفت و در عصر روشنگری با جدیت تمام مطرح گردید. طرح اندیشه های حقوق طبیعی توسط اندیشمندان عصر روشنگری زمینه های رشد افکار مخالفین نظریه های جزایی قرون وسطی و مذهبی را فراهم نمود (همان منبع). جدال علیه مجازات اعدام در ایتالیا در سالهای 1764 م توسط فیلسوف طرفدارحق طبیعی سیزار بیکاریا آغاز یافت. وی در اثر مشهورش «درباره مجازات و مکافات» با تأکید بر حقوق طبیعی انسان مخالفت علنی خویش را با شکنجه و مجازات اعدام اعلان نمود.

بکاریا میگفت که مجازات اعدام خلاف قرارداد اجتماعی است. هیچ کسی حق تصمیم گیری بالای زندگی فرد دیگری را ندارد. وی تأکید داشت که استفاده از مجازات اعدام بمثابه وسیله افگندن هراس و ترس در دل افراد مؤثریت ندارد. بکاریا بنیاد نظریه ابولیسوننیم (مطالبات برای لغو مجازات اعدام) را گذاشت. گسترش نظریه لغو مجازات بیشتر در اواخر قرن 19 توسعه و گسترش پیدا نموده و طرفدارانی در جامعه کمائی کرد که در نتیجه تعدادی از کشورها به لغای حکم اعدام پرداختند.

اما قرن 20 و جنگها و کشتارها منجر به نابودی کتله ای عظیمی از انسانها گردید که عقبگرد برای جنبشهای لغای مجازات اعدام به شمار می آید. پس از جنگ جهانی دوم تلاشهای زیادی صورت گرفت تا از راه سازمان ملل مجازات اعدام در سرتاسر جهان لغو گردد. اما متأسفانه هنوز راه دراز برای لغای کامل مجازات اعدام در پیش است.

### وضعیت مجازات اعدام در جهان

بیشتر از نصف کشور های جهان مجازات اعدام را چه در قوانین اساسی شان و چه در عمل لغو نموده اند.

تازه ترین گزارش سازمان عفو بین الملل که در جنوری 2006 انتشار یافته است نشان میدهد: 85 کشور و سرزمین مجازات اعدام را برای هر نوع جرمی لغو کرده اند. 11 کشور مجازات اعدام را برای همه جرایم به جز چند مورد خاص مانند جرایم جنگی لغو کرده اند.

## در دفاع از حق زندگی و لغو مجازات اعدام

24 کشور، مجازات اعدام را عملاً لغو کرده اند یعنی هنوز در قوانین آن ها مجازات اعدام وجود دارد اما در 10 سال گذشته هیچ موردی از اعدام در آن ها مشاهده نشده است و به نظر میرسد سیستم قضایی آن ها به شکلی سازمان یافته از امضای حکم اعدام، خودداری می کند. پس مجموعاً 120 کشور در قانون یا عملاً مجازات اعدام را لغو کرده اند.

76 کشور و سرزمین دارای مجازات اعدام هستند و از آن استفاده می کنند اما عملاً تعداد کشورهایی که در طول یک سال افراد را اعدام می کنند بسیار کم هستند. بیش از 40 کشور از سال 1990 به این سو، مجازات اعدام را برای همه جرایم لغو کرده اند. از جمله در آفریقا (اخیراً سنگال)، آمریکا (کانادا، پاراگوئه و مکزیک)، آسیا و اقیانوس (بوتان، ساموا و ترکمنستان) و اروپا (ارمنستان، بوسنیا هرزگوین، قبرس، یونان، صربستان و مونته نگرو، ترکیه).

بازگشت حکم اعدام در قوانین جزایی کشورهای جهان بسیار نادر است کمتر کشوری است که مجازات اعدام را بعد از لغو آن دوباره به مورد اجرا قرار داده و در قوانین جزایی اش تعبیه کند. 50 کشوری که از 1985 مجازات اعدام را لغو کرده اند، پیش از آن اعدام را برای جرایم کوچکتر لغو کرده بودند. در طول همین دوره، تنها چهار کشور مجازات اعدام را دوباره برقرار کردند.

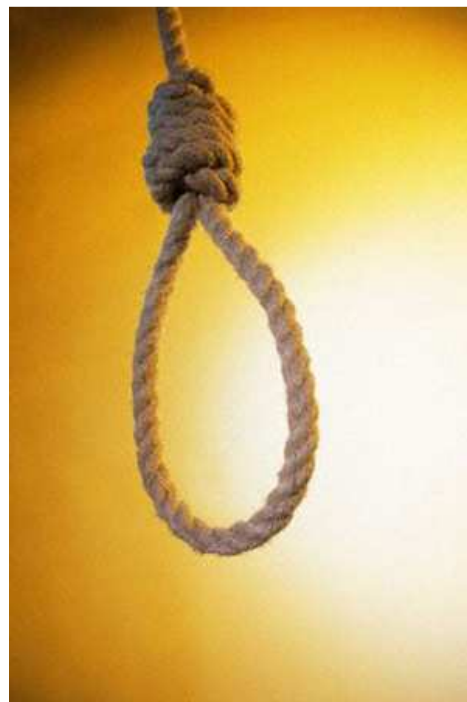
یکی از آن ها - نپال - دوباره آن را لغو کرد، دیگری - فیلیپین - چند نفر را اعدام کرد ولی دوباره از این کار دست کشید و دو کشور دیگر با وجود وارد کردن اعدام در لیست مجازات ها، هنوز کسی را اعدام نکرده اند (گامبیا و گینه نو). 4. محکومیت به اعدام و اعدام در طول سال 2004، حداقل 3797 نفر در 25 کشور جهان اعدام شدند و حداقل 7395 نفر در 64 کشور جهان به اعدام محکوم شدند. این آمار اعدامها مطمئناً نشان دهنده بخش کوچکی از اعداد واقعی است. در سال 2004، 97 درصد تمام اعدام های مشاهده شده، در چین، ایران، ویتنام و آمریکا انجام گرفت.

بر اساس گزارشهای عمومی، عفو بین الملل تخمین می زند که در این یکسال حداقل 3400 نفر در چین اعدام شده باشند، هرچند که اعداد واقعی مطمئناً بسیار بالاتر است. در مارس 2004، نماینده کنگره ملی خلق چین اعلام

کرد که «نزدیک به 10000» نفر در سال در چین اعدام می شوند. ایران با اعدام 159 نفر در رتبه بعدی و ویتنام با حداقل 64 نفر و آمریکا با 59 در درجه های بعدی قرار دارند.

اعدام در جهان از سال 2000 به شیوه های زیر انجام شده است:

قطع سر (عربستان سعودی و عراق) - چوکی الکتریکی (آمریکا) - دار زدن (مصر، ایران، ژاپن، پاکستان، سنگاپور و دیگر کشورها) - تزریق مواد سمی (چین، گواتمالا، فیلیپین، تایلند، آمریکا) - تیرباران (بلاروس، چین، سومالیای تایوان، ازبکستان، ویتنام و دیگر کشورها) - سنگسار (افغانستان - ایران).



استفاده از اعدام علیه جرایم کودکان، توافق نامه های بین المللی، دولت ها را از اعدام افرادی که به هنگام ارتکاب جرم زیر 18 سال سن داشته باشند باز می دارد. بیش از 110 کشور که هنوز مجازات اعدام را برای بعضی از جرایم دارا هستند، موادی را به متن قانون اضافه کرده اند که مستقیماً اعدام مجرمان زیر سن 18 سال را ملغی می کنند.

تنها چند کشور انگشت شمار، برای جرایمی که پیش از 18 سالگی واقع شده اند، مجازات اعدام صادر می کنند. از سال 1990 به بعد تنها هشت کشور افرادی که به هنگام ارتکاب به جرم کمتر از 18 سال داشته اند را اعدام کرده اند: چین، کنگو، ایران، نیجریا، پاکستان، عربستان سعودی، آمریکا و یمن. چین و پاکستان اکنون با تغییر قانونشان مجرمان زیر 18 سال را اعدام نمی کنند و

ایران نیز مدعی همین امر شده است. آمریکا دارای بیشترین اعدام مجرمان خردسال در جهان است (19 مورد بین سال های 1990 تا 2003).

عفو بین الملل در سال 2004 از اعدام چهار مجرم خردسال در کل جهان خبر داده است. یک مورد چین و سه مورد دیگر در ایران. ایران در ژانویه و جولای 2005، سه نفر دیگر را نیز به خاطر جرایمی که پیش از 18 سالگی مرتکب شده بودند، اعدام کرده است (گزارش سازمان عفو بین الملل، در جنوری 2006).

### مجازات اعدام در افغانستان

در افغانستان میزان مجازات اعدام بویژه در 30 سال اخیر به شکل وحشتناکی بالا بوده است. کشور افغانستان هنوز رسماً مجازات اعدام را لغو نکرده است. مجازات اعدام شامل قوانین جزایی افغانستان بوده و به اشکال مختلف مورد اجرا قرار گرفته است.

### حزب دموکراتیک خلق

در زمان حاکمیت حزب دموکراتیک خلق انبوهی از انسان ها به اشکال گوناگون اعدام و سر به نیست شدند و اعدام گویا راه حل معضلات سیاسی و اجتماعی تلقی میشد. حزب دموکراتیک خلق در اعدام و نابودی فزونی رهبران تاریخی خود نیز رحم نکرد و بدین ترتیب مرتکب نابودی و شکنجه تعداد زیادی از انسانهای ساکن افغانستان گردید. تا کنون آمار دقیقی از تعداد اعدام شدگان در این دوره از تاریخ افغانستان وجود ندارد.

### مجاهدین

عصر حاکمیت گروه های مجاهد، چه در زمان که در جبهه جنگ قرار داشتند و چه در شرایط سلطه شان در جامعه از دوره های سیاه تجاوز به حقوق بشر در تاریخ افغانستان محسوب میگرد. مجاهدین با نام الله به اعدام آغاز کردند و در این دوره شهر نشینان کشور بیشتر از هر زمان دیگر صدمه دیدند.

نمونه های اعدامهای گلبدین حکمتیار در شرایط که وی حاکمیت مطلق در مناطق مرزی پاکستان و افغانستان و ایجاد مراکز شکنجه توسط حزب وی در بالاحصار پشاور به همیاری مرکز استخباراتی پاکستان و سپس ربودن افراد و شکنجه و اعدام آنها در کمپهای ورسک در پشاور و همچنان کشتار و اعدامهای مخالفین در داخل افغانستان نمونه های استند که بر کسی پوشیده نیست. مجاهدین دردوران قدرتشان بین سالهای 1992 و 1996 به بدترین اشکال به شکنجه و اعدام پرداختند.



## در دفاع از حق زندگی و لغو مجازات اعدام

از نمونه های افشار تا بیرحمی و قساوتها در بخشهای مختلف افغانستان مثالهای از یک روند تاریک در تاریخ سیاسی قدرت در داخل کشور است.

### طالبان

دوران طالبان تداوم روند سیاسی و مرحله عالیتری از حاکمیت اسلام سیاسی مجاهدین بود. نمونه های حقوق جزایی طالبان همان پراکتیک حقوق جزایی اسلام و قوانین اولیه و ابتدایی «چشم در برابر چشم و دست در برابر دست» است که به سادگی به مورد اجرا قرار میگرفت. در این زمان بریدن دستهای متهمین و اعدام در باشگاه های ورزشی در معرض چشمان تماشاچیان نماد جدیدی از بربریت طالبان را به نمایش گذاشت و نشان داد که این قوانین چقدر با روح انسانیت و انسان مدرن و ترقیخواه بیگانه است.

### چپ مائویست و مجازات اعدام

چپ مائویست نه تنها از مجازات اعدام دفاع میکند بلکه در اندیشه آن سنت اعدام جزء روح انقلابی به شمار میآید. آنها گرچه مدعی اند که وفادار به اندیشه ها و ارزشهای فکری مارکس و انگلس اند ولی ایندو متفکر در نوشته هایشان به صراحت مخالفت خود را با مجازات اعدام اعلام نموده اند. انگلس مینویسد: «مجازات اعدام نوع متمدن وار از انتقام خونی است» (انگلس، 136).

اما مارکس به شدت مخالفت خود را در نوشته ی درباره مجازات اعدام اعلان میکند و چنین مینویسد: «این چه نوع جامعه ایست که برای دفاع از خود جز جلاذ نمیشناسد؟ آیا ضروری نیست بجای ستایش جلاذیکه دسته ای از جنایتکاران را اعدام میکند تا جا را برای جانیان بعدی باز کند، بطور جدی در باره تغییر سیستمی اندیشید که چنین جنایتهای را بوجود می آورد؟» (کارل مارکس، مجازات اعدام مجموعه آثار به آلمانی ص، 506-509).

چپ مائویست در تاریخ مبارزاتی اش در افغانستان، از حمل اعدام های درون گروهی بالای وجدانش رنج میبرد. نمونه و اعدام که به صورت مشخص میتوان از نمونه های تصفیه و اعدامهای درونی سازمان رهایی به رهبری داکتر فیض در سالهای 1980 در شهر کوپته پاکستان نام برد. اعدام قسیم و فاطمی در نشرات نیروهای دانشجویی افغانی

## ناسیونالیسم افغانی از پندار تا واقعیت!

مدرنیستی ظرفیتهای بغایت ارتجاعی و ضد انسانی ناسیونالیسم را پالایش داده و آن را بعنوان هویت فرا قومی در بسته بندی جدیدی عرضه کند. البته فراموش نشود که از لحاظ تئوریک- نظری ناسیونالیسم افغانی در هیئت یک جریان فکری سخت بی بضاعت و فقیر است. بنا، چنانچه در آغاز بدان اشاره شد، تحركات جدید این گرایش فکری بازتابش را در نفرت پراکنی سران و همرهان رژیم و شخص کرزی بر علیه پاکستان نشان می دهد.

اگر ناسیونالیسم قومی در چهارچوب جغرافیای سیاسی افغانستان چراغ بدست "دشمن" قبیله منتصب به خود را در چهره و وجود قبیله بغل دست جستجو می کند، سران رژیم با درک بغایت کودکانه و خطرناک به احساسات ناسیونالیستی در قبال مردم آن طرف مرز، که از قضا بدون دخالت و انتخاب خود شان طوق هویت ملی به گردن شان آویخته شده است، را دامن می زنند، تا یک بار دیگر با براه انداختن دعوای ناسیونالیستی میان مردمان دو کشور و طرح اختلافات مرزی، برای گریز از پاسخگویی به نیازها و مطالبات مردم، آنها را به کشتارگاه دیگری ثوق دهند.

جنبش برابری طلبانه و آزادیخواه نمی تواند با بی تفاوتی از کنار این نیروها، سیاستها و پراتیک اجتماعی شان بگذرد.

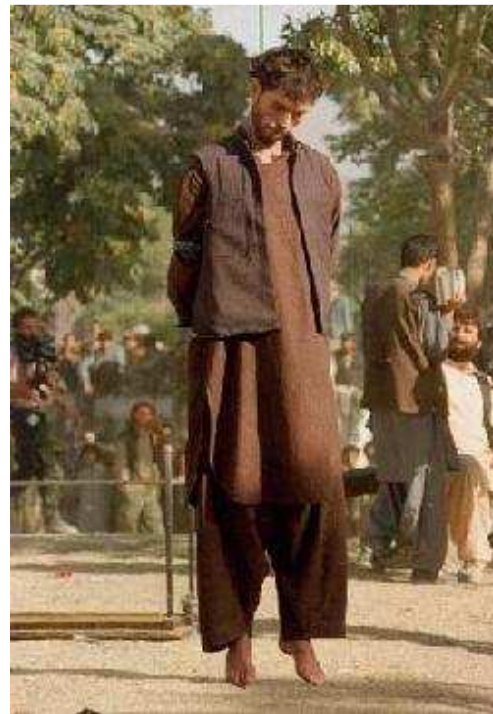
امروز همانطوری که شاهدیم ارتجاع قومی- اسلامی بی آرم و محافل از آن در وجود دولت دست نشانده که از حمایت ضمنی حامیان بین المللی شان برخوردار اند و هریک برای به سرانجام رساندن استراتژی منطقه ئی اربابان شان، اراجیف و مهملاتی از جمله مسئله خط مرزی دیورند و دعوای تاریخی و عتیق ناسیونالیستی را در طبق رنگین علانق و "منافع ملی" بسته بندی نموده و به مردم عرضه می دارند.

بدین لحاظ جنبش برابری طلب و آزادیخواه، نیروها و فعالین آن ملزم اند که به این شگردها و برنامه های تعبیه شده در پس آنها با بی میالاتی برخورد ننموده آن را در همه عرصه های فکری، فلسفی و سیاسی مورد نقد و بررسی قرار داده و افشاء کنند.

در آلمان بازتاب گسترده داشت. سازمان رهایی در جزوه «با اعدام خائنین»... از به دفاع برخاسته و تصفیه حسابهای درونی این سازمان موجه می شمارد، که چگونه رفقای صمیمی قبلی به سادگی به مثابه دشمنان مردم تشخیص داده میشوند و به جوخه اعدام سپرده میشوند.

### رژیم کرزی و مجازات اعدام

در دستگاه قضایی نظام کنونی افغانستان ما در تناقض دوچار میشویم. از یک طرف به موارد اعلامیه حقوق بشر مراجعه میشود و از جانب دیگر به مفاد قوانین جزایی اسلام که با محتوای «چشم در برابر چشم» عملا در تضاد با اعلامیه جهانی حقوق بشر قرار دارد. در ماده بیست و سوم قانون اساسی رژیم کرزی چنین میخوانیم:



«زندگی موهبت الهی و حق طبیعی انسان است. هیچ شخص بدون مجوز قانونی از این حق محروم نمی گردد». در این ماده بموجب حکم قانون به سادگی میتوان حق حیات را از انسان سلب کرد. چون داشتن حق حیات مشروط به حکم قانون تلقی میشود(قانون اساسی افغانستان).

در افغانستان اولین اعدام پس از برکناری رژیم طالبان در سال ۲۰۰۱ صورت گرفته است. مقامات دولت عبدالله شاه، فرمانده نظامی سابق را روز ۲۰ آپریل در زندان پل چرخ در شرق کابل اعدام نمودند. او در ارتکاب ده ها فقره قتل مجرم شناخته شده بود.

## چپ ها و مسئله زن در افغانستان

اگر زنان در کشور های اروپائی و غربی برای کسب حقوق مساوی شان با مردان در مبارزه هستند. زنان افغانستان و سایر ممالک اسلامی و عقب مانده با توجه به عنعنات و سنت های مذهبی و پوچی که در جامعه حاکم است اولاً بخاطر به رسمیت شناختن حقوق انسانی شان و یا بهتر است بگوئیم به خاطر شناختن شان بحیث انسان و نه حیوان باید برزمنند. و ثانیاً به خاطر حقوق مساوی شان باید مبارزه کنند.

در کشور های عقب مانده و سنتی اگر مردان از یک ستم رنج میبرند زنان بخاطر که زن هستند متحمل انواع ستم ها به صورت مضاعف میگردند، به طور مثال مسله ستم بر زنان کارگر را در جوامع عقب مانده فقط مسئله مزد نابرابر تشکیل نمیدهد بلکه مجموعه قیود و نابرابری های ای که نظام مرد سالارانه بر زنان روا داشته است، مسئله را پیچیده تر ازین میسازد.

مظالمی که به زنان کارگر صورت میگیرد از قدرت دوگانه نشئت میگیرد که بالای سر وی قرار دارد، زن کارگر نه تنها بهره ده صاحب کار یعنی بورژواست بلکه با سلطه مرد کارگر یعنی شوهر نیز روبروست که اساساً مسئله ستم واستثمار زنان کارگر به این قدرت دوگانه برمیگردد. طوریکه مارکس میگوید "زن پرولتاریای مرد است" که بدین ترتیب روابط فی مابین زن و مرد چه کارگر و چه غیر کارگر را به رابطه بین بورژوا و پرولتاریا تشبیه کرده است.

"ستمکشی زن به خاطر کارگر بودن آن است" موضوعی که مفروض تلقی شده است. هستی زن در جهان مالکیت خصوصی، به عنوان هستی جنسیتی مطرح است. برای او در هر گام و هر گذر موانعی وجود دارد که مرد آنها را نمی شناسد و یا با آنها مواجه نیست. بسیاری از حقوقی که برای مرد مجاز هستند برای زنان منع شده اند. اینها عبارتند از حقوق اجتماعی و آزادی های متعددی که مرد از آنها لذت میبرند، اما اگر از جانب زن مورد استفاده قرار بگیرد، خطا و جنایت محسوب میشود. (زن و سوسیالیسم)

گرچه این موضوع روشن است که ستمکشی زن و نا برابری وی با مرد قیل از همه بعلت ستم و نابرابری طبقاتی میباشد و بنا رهایی

واقعی زنان و به خصوص زنان طبقات زحمتکش همانند حل بنیادی بسیاری از مسایل دیگر اجتماعی در نبرد با برهم انداختن طبقات میسر است و بس، اما میان امروز و رسیدن به آن هدف باید گام به گام این پله ها را پیمود که این کاریست بس دشوار و به افرادی نیازمند است که تا این پله ها را صعود نمایند و به صراحت حرف بزنند، تبلیغ کند و سازمان بدهد که این وظیفه، از وظایف افراد و سازمانهای انقلابی، رادیکال و چپ در قبال مسئله است.

ولی امروز در اکثر مواقع بنابر تصویریکه از جنبشهای اجتماعی طبقاتی موجود است، کمونیست ها (چه در داخل کشور و یا خارج از کشور) فقط در مبارزاتی سهم میگیرند که مهر کارگری داشته باشند و بس، این مسئله کاملاً فراموش میگردد که مبارزه علیه مرد سالاری جز جدائی ناپذیر از مبارزه برای سر نگون کردن نظام سرمایه داریست و به عبارت روشنتر جز انقلاب کمونیستی است. یکی از پیش شرطهای مبارزه با ستم اجتماعی و طبقاتی همانا مبارزه با افکار حاکم در جامعه است. طوریکه مارکس مشخصات این مبارزه را توضیح میدهد:

"گسست ریشهء از تمام روابط مالکیت کهن، از تمام روابط طبقاتی کهن، و از تمام روابط اجتماعی کهن که از آن بر میخزد و از تمام افکار کهن که بر خاسته ازین روابط طبقاتی و اجتماعی کهن است نظام مرد سالاری یکی از بخش های روابط اجتماعی کهن است که بدون گسستن از آن نه مرد ونه زن به رهایی میرسند".

بعضاً آن ستم هائیکه در درون خانواده های کارگری وجود دارد به شکل تضادهای فی مابین زن و مرد تلقی شده و به عنوان مشکلات خانوادگی به آن خیلی سرد و بی تفاوت رفتار میگردد. در حالیکه این مشکلات معضلات حاد اجتماعی را تشکیل میدهد چنانچه ما سالانه شاهد قربانی هزاران زنیکه بیشترین آن را زنان کارگر و زحمتکش تشکیل میدهد هستیم. بدین سبک اندیشی چگونه میتوان روابط اجتماعی کهن را بر اندازیم.

بهمین قسم بعضی اوقات رضایت و پذیرش خاموشانه خود زنان اشاره شده و زنان متهم میگردند که چرا خودشان به مشکلات گردن می نهند، یک اصل هیچگاه نباید فراموش شود که توده ها (اعم از زن و مرد) تازمانیکه به آگاهی نرسند نمیتوانند به کلیه جوانب ستم و

علت اصلی بدبختی هایشان پی ببرند. اگر چنین نه بود ضرورت حیاتی یک حزب پیشاهنگ و کار بین توده ها نمیتوانست مطرح باشد، این سکوت زنان در مقابل ستم و بیعدالتی باید جنبشهای مترقی رادیکال و کمونیست را بیشتر از پیش به اهمیت مسئله متوجه ساخته و ایشانرا در مبارزه بخاطر تامین حقوق انسانی زنان هر چه مصمم تر سازند تا باشد که این نیرو های پیشرو و مترقی مسئله زنانرا به عنوان مشکلات خود زنان قید نکرده و مبارزه با آن را فقط وظیفه انحصاری خود زنان ندانسته و از مبارزه به خاطر تامین حقوق انسانی محرومترین قشر پرولتاریا شانه خالی نکنند.

مبارزه بخاطر حقوق انسانی و برابر زنان ضریبان خورد کنند ای است بر روابط سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری لذا بر جنبش های کارگری چپ و کمونیست است تا با تبلیغ وترویج در قسمت اهمیت حیاتی مسئله زنانرا به موضوع آگاهی طبقاتی کارگران و مبارزه آنها تبدیل کنند که مبارزه کارگران و ایجاد حقوق مساوی میان کارگران زن و مرد یکی از پیش شرط های ایجاد اتحاد میان کارگران باشد. این جنبش ها از مبارزه زنان علیه مرد سالاری حمایت کنند و آن را بخشی از مبارزه طبقاتی شان بدانند.

برای تهیه این مقاله رجوع شده به:

صفحه انترنتی آرشیو مارکسیت ها(مسله زن) زن و سوسیالیسم از بیل(1879) قطعهنامه در مورد نقش زنان کارگر (کمترن) 1919 نشریه راه کارگر شماره 105 چپ نیازمند یک خانه تکانی جدی (حزب کمونیست ایران)

روز زن در پیوند با مبارزات کارگر و سوسیالیسم مفهوم واقعی میابد.



## در دفاع از حق زندگی و لغو مجازات اعدام

دولت اعدام عبدالله شاه را زمانی تائید کرد که سازمان عفو بین الملل آنرا فاش ساخت و از حامد کرزی، رئیس دولت انتقالی خواست به مجازات اعدام پایان دهد. کرزی اعدام فرمانده سابق را پس از آنکه دیوانعالی سال پیش از او خواست در مورد مجازات مرگ بازنگری کند، تصویب کرد. (بی.بی.سی، بخش فارسی. 2004/04/27).

دادگاهی در کابل، اسدالله سروری رییس سابق اداره استخبارات (اطلاعات افغانستان) 'اکسا' در زمان حکومت تحت حمایت شوروی را، به اعدام محکوم کرده است. (بی.بی.سی، شنبه 25 فبروری 2006).

در افغانستان اعدام به شیوه های مختلف صورت میگیرد، سنگسار زنان یکی از اشکال آنست. در 29 اپریل 2005 زنی 29 ساله به نام امینه در این کشور سنگسار شد. وی را به اتهام داشتن رابطه ای خارج از روابط زناشویی با سنگسار اعدام کردند. (دوچپله صدای آلمان، 24 اپریل 2005).

امینه ی 29 ساله چند روز پیش در ولایت بدخشان منطقه ی ارغو سنگسار شد. سنگسار امینه پس از آن انجام شد که شوهرش وی را متهم به داشتن روابط نامشروع کرده است. سنگسار امینه به دستور ملا محمد یوسف در منطقه ی ارغو صورت گرفت. (کابل پرس، اپریل 2005). و همچنین چند روحانی در کابل و دیگر شهرهای افغانستان خواستار آن شده اند که آقای عبدالرحمان، شهروند افغان، به دلیل ترک اسلام و گرویدن به مسیحیت، به اعدام محکوم شود.

عبدالرحمان شهروند افغان که سالها پیش در آلمان به مذهب مسیحیت گرویده بود و به همین جرم محاکمه می شد، از زندان آزاد شد. این خبر را امروز (سه شنبه 28 مارچ) وزارت عدلیه افغانستان تائید کرد. قاضی دادگاه بر اثر فشار بین المللی دستور به آزادی عبدالرحمان داد (بخش فارسی صدای آلمان، 28.03.2006).

### در دفاع از حق زندگی

دلایل که در دفاع از اعدام صورت میگیرد بر

این مبانی استوار است که اعدام با تاثیر هراس انگیزی که بر جنایتکار دارد وی را مجبور میسازد تا به خاطر ترس از مرگ از کشتن دیگران و یا ارتکاب جرم که قوانین مسلط آنها را با مجازات مرگ روبرو میسازد، از ارتکاب آن خودداری کند.

حکم اعدام چه در رابطه بامجازاتهای جرایم عمومی و چه مجازاتهای سیاسی، حکمی که است مخالف حق طبیعی انسان که از طریق رأی زورمندان که دولت را در دست دارند و با فشار احکام وحشیانه ای را بر انسان که خود قربانی شرایط نابرابرانه است تحمیل مینمایند. در قوانین جزایی اگر هدف از نظریه مجازات تربیت باشد با اجرای این حکم تمام زمینه های بازگشت وی به یک زندگی عادی از وی صلب میگردد. چون از آنجاییکه وی دیگر در قید حیات نیست پس نفس تربیت در چنین نظریه ای فاقد اعتبار و منتفی میشود. نظریه تنبیه افراد نیز دارای همچو تناقضی است، چون وقتیکه حکم اعدام در معرض اجرا قرار میگیرد این نظریه فلسفه وجودی خود را نفی میکند. چون فردیکه بایستی تنبیه شود و برای کسان و افرادی که تمایل به جنایت و یا شرایط ارتکاب جنایت را دارا هستند نمونه و مثال باشد، دیگر در قید حیات نیست.

از جانب دیگر در تحقیق که درباره رابطه جنایت و تغییر فرکانس آن در استقاده از اجرای مجازات اعدام که به دستور سازمان ملل در سال 1988 صورت گرفت و در سال 2002 مورد بازبینی قرار گرفت، چنین توضیح میدهد: «تمام فاکت ها و اطلاعات بمتابیه سند قانع کننده به این مطلب اشاره دارند که در فرکانس جرایم و جنایات در کشورها تغییرات آتی و جدی بوجود نخواهد آمد، اگر از اعتماد آنها نسبت به مجازات اعدام (بمتابیه روش جلوگیری از جرایم) کاسته شود. (گزارش سازمان عفو بین الملل، در جنوری 2006). آخرین آمار از کشورهای جهان که مجازات اعدام را لغو کرده اند، نشان میدهد که الغای اعدام نتایج مخربی نداشته است. (همان منبع).

خلاصه اینکه مجازات اعدام شیوه عهد عتیق برای مبارزه با مشکلات اجتماعی و جلوگیری از جنایات است. تصور پیشگیری از جنایات با روش اعدام و اجرای احکام مرگ و جوخه اعدام با پدیده وحشتناک است که انسان امروز باید با آن وداع گوید.

رونوشت ها:

Nationalencyklopedin, •

www.ne.se/ 2007-01-04

• قانون اساسی افغانستان، 4 نوامبر 2006

• سایت بی.بی.سی، بخش فارسی. 2004/04/27

• گزارش سازمان عفو بین الملل، در

جنوری 2006 [www.amnesty.org](http://www.amnesty.org)

• کارل مارکس، مجازات اعدام مجموعه آثار به آلمانی

• کابل پریس،

[http://kابلpress.org/persian\\_khabark\\_80.htm](http://kابلpress.org/persian_khabark_80.htm)

• کاوه امید، در دفاع از حق حیات ونفی مجازات اعدام،

<http://www.asrejadid.org/home.htm>

[http://www2.dw-world.de/persian/internat\\_politik/1.176615.1.html](http://www2.dw-world.de/persian/internat_politik/1.176615.1.html)

[http://www2.dw-world.de/persian/internat\\_politik/1.176615.1.html](http://www2.dw-world.de/persian/internat_politik/1.176615.1.html)

اگر مایلید طنین آزادی  
خواهی و برابری طلبی در  
خارج و داخل افغانستان  
تقویت گردد، اگر به آزادی  
انسان و برابری کامل زن و  
مرد اعتقاد دارید، به سازمان  
سوسیالیستهای کارگری  
افغانستان بپیوندید!

Asre- Jadid

<http://www.asrejadid.org>

E-Mail:

[editor@asrejadid.org](mailto:editor@asrejadid.org)

Post Giro:

1034513-0

402 58 Gothenburg

Sweden

## در رزم زندگی

احمد شاملو، ملهم از "لوک دوکن"

در زیر طاق عرش، بر سفره زمین

در نور و در ظلام

درهای و هوی و شیون دیوانه وار باد

در چوبه های دار

در کوه و دشت و سبزه

در لجه های ژرف، تالاب های تار

در تیک و تاک ساعت

در دام دشمنان

در پرده ها و رنگها، ویرانه های شهر

در زوزه سگان

در خون و خشم و لذت

در بی غمی و غم

در بوسه و کنار، یا در سیاهچال

در شادی و الم

در بزم و رزم، خنده و ماتم، فراز و شیب

در برکه های خون

در منجلاب یاس

در چنبر فریب

در لاله های سرخ

در ریگزار داغ

در آب و سنگ و سبزه و دریا و دشت و رود

در چشم و در لبان زنان سیاه موی

در بود

در نبود،

هر جا که گشته است نهمان ترس و حرص و

رقص

هر جا که مرگ هست

هر جا که رنج می برد انسان ز روز و شب

هر جا که بخت سرکش فریاد می کشد

هر جا که درد روی کند سوی آدمی

هر جا که زندگی طلبد زنده را به رزم،

بیرون کش از نیام

از زور و ناتوانی خود هر دو ساخته

تیغی دو دم!

## اطلاعیه پایانی کنفرانس سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

اولین کنفرانس سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان از 23 تا 25 دسمبر در یکی از کشورهای اسکاندیناویا برگزار گردید. کنفرانس با سرود انترناسیونال و یکدقیقه سکوت به یاد جانبختگان راه آزادی و سوسیالیسم به کار خود آغاز کرد.

در نخستین روز، کنفرانس پس از بحث و بررسی مواضع سازمان و تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان و منطقه، به گزارش کمیته اجرائیه، تشکیلات و به بررسی کمبودها و نارسیها پرداخت.

روز دوم کنفرانس به بحث و گفتگو حول مبانی برنامه سازمان، ارتقای کیفیت سازمان و تغییر و تعدیل اساسنامه مؤقت سازمان اختصاص یافت. تمام رفقای شرکت کننده به استحکام روابط سازمانی، دسپلین و احساس مسئولیت کمونیستی و انقلابی اعضا تأکید نهادند و کنفرانس کمسیونهائی کاری را جهت تهیه پیش نویس برنامه و اساسنامه سازمان انتخاب کرد. کنفرانس همچنان در روز دوم قطعنامه درونی ضوابط سازمانی در مورد شرکت رفقا در جلسات را به تصویب رسانید.

کار داخل، انتخاب کمیته اجرائیه و مسئله مالی سازمان در روز سوم در دستور کار کنفرانس قرار گرفت. کنفرانس با انتخاب یک کمیته اجرائیه هفت نفره، تعیین کمیته های دیگر را به عهده کمیته اجرائیه منتخب محول کرد. بحث در مورد ارتقای کیفیت و کمیت کادرها و اعضای زن در سازمان نیز در آخرین روز کنفرانس مورد بحث و بررسی قرار گرفت و کنفرانس برگزاری جلسه ای از رفقای زن سازمان را در آینده نزدیک تصویب نمود.

این کنفرانس که ارتقای کیفیت و کمیت سازمان را در مرکز توجه خود قرار داده بود، از تمام اعضا و هواداران سازمان صمیمانه میخواهد که در این راستا با تمام نیرو بکوشند. سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان یگانه سازمان رادیکال کمونیستی در کشور است که پرچم مبارزه طبقاتی کارگران را برافراشته و از منافع کارگران و سایر اقشار تحت ستم قاطعانه دفاع میکند. در شرایط که ثروت و ستمگری در یکسو و فقر و ستمکشی در سوی دیگر تمرکز مییابد، آرمانها و مطالبات ما بیش از هرزمانی نیاز است و جهت پاسخگوئی باین نیاز تاریخی به سازمان فعال و رزمنده کمونیستی نیاز است.

به پیش بسوی استحکام و ایجاد یک سازمان رزمنده کمونیستی!  
زنده باد سوسیالیسم!

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان